



This image shows a page from a manuscript, possibly a calendar or almanac, with a large, ornate floral border. The central area contains several lines of handwritten text in Arabic script, which appears to be a list or table of entries. The text is written in a cursive style, and the page is framed by a double-line border.

PF.6848

[illegible]

تشافور وافورهای بزرگ که کتیل

[illegible]

چونکه دانستی توفیق خویش	جز دم وافور دیگر دم نکش
ای خوشامزگی که وافور است	خادم جاهی و قد و قوریست
ای خفا آنکس که عمر خویش را	صرف در وافور کرده بیرون
ای ابوالقاسم بروخت نما	مجلس وافور با صد وصف
ابصار مدح حضرت وافور	
شد بنوافور هر که مونس و یار	گشت فارغ ز محنت و آزار
اینجوشا از سعادت مؤمن	که نماید و راهیست شعاع
روز و شب باید آنکه وافور است	گاه باشد بکیف و که بخار
حب و محبت و جاه و قلیان	همچو آتش که می رود بقطار
هر که تر ناک است وافوری	هیچ از بهر او دریغ مدار
کز توان و حقیر بنماری	خویش را عنقریب بگشت نما
عجبی گمان تمام وافوری	همچو اصحاب کهف اند غار
خوبی رسیر اجتماعت رو	فاتقوا الله یا اولی الابصار
بین چهار اشخاص صاحب عزت	شد ملک و مال خود بیزار

از کم و بیش تا د و صد و خوار	هر چه بود از منال و ملک پد
و قنار بنای عذاب النامه	همه تر یاک و قند چاه می شد
کای بچنین تنک و روزگار بسیار	من تهنیت ثقبه و افور
پز شود هر چه دفر و طومار	اشتهای اگر بیان سازم
میزند ساعتی نفس و هزار	بوالعجب بین ندرت شریح ^{سبک}
همچو بنور و عرق چو غار	میگردد و سنا و یارانش
جانور نیست هسته دم خوا	لی خنای جرفرا غلط گفتم
در میان سازش اظهاس	که چه من خود مرید و افور
خواستم تا فایمیت بیدار	لیکن اینها ندانم آن باشد
که بود همنام احمد مختار	مخفی بود خانه سید
رفتم و من نشستم بکشتار	غار فی در کنار مجلس بود
تو در این دایره قدم مکن دار	رو بمن کرد و گفت هسته
که بفهموده خالق غفار	ایته المال و البنون خوانند
وین دور الدقی بود بسیار	زیست نبوی بهمال و ولد

کرده و افورده را مقلوع	وای از این غافلان کج رفتار
این خیالی که جان و مال را	میغویی فدای او صد بار
مونس و عکسار هم بودید	خفت در هر شبی تو را بکنار
می نمودی جماعی در پی	داستی زین عمل بی اصرار
حالیا ما و سال میکند	که بکلی نپرسد اخبار
منتظر هست یار دیرینه	رحم کن بر وای مجست شکار
بر خود بر خیال بر مالت	کن ترحم که این بنا شد کار
بر ابو القاسم بخدای و وف	رحم فرما بحق هشت و چهار
در وقت وضو و افور گوید	
ای که گشته قاصد همچو الف	عقل از سر رفت و گشتی ح
میگشتی و افورده هر روز و شب	خویش را افکنده اندر تعب
عمر خود به پهنه بنمود تمام	میگشتی و افور ضعیف و نادر و شاک
نه ز حق شرم و نه از بیغیرش	بی روی ناکرده شرع افروش
شبه خوابی یار تو باید کنار	میگشاید از وفایند از ار

هر چه با تو دست یاز می کند	چشم گریان دل نوازی میکند
از خجالت می رفت خود را بجا	مطلقاً او را نمی گوئی جواب
دل پر از حسرت رود در کوته	چون غریب گریه کند بی نوشته
کیف و افورزا گویند بر صدا	می نیر زبانی برادر پی خود است
نمناز و طاعت مانده بجا	جمله اعمال تو یکسر شد قضا
صبح میخوانی الی وقت غروب	کشته غافل تو از کل عیوب
بر سر هر سفره بنشین میام	خون دل را میخور بجای طعام
میزنی بپوشه پرت پینکی	رفته غیبت از تو وین بر کی
سرفه کوزک می کنی تا نصف روز	کریا لاسه فریادین گاه کوز
مختصر دنیا و عقبات بتا	درد و دنیا مقلب و رویشا
بر کشتا فاسم تو چشم کور را	ترک نماز و دین و افور را
در فائده و خواص و افور گوید	
انرا که عصر موسم و افور شود	بنا خیا کشند و بجهو میشو
نازم بجهو مائش پیش که هر یکی	فوراً علاج درد دل و کوی میو

تجمل کن کسب و افور افور	زان پیش که خانه تو کویر میشود
انها که در هند یقین از نریختن	بعد از دوشین نیش عور میشود
چشم جسم نازک و این شعر لطیف	الکاحر حلاله زبور میشود
چو تهر روح مومن و افور	موسی صفت روان بگور میشود
رفتن از این که کوه کجای	نزد زلف التماس نه هر روز میشود
لیکن حال کجای و فوری	از کثرت کسب و افور میشود
بر مومنین حکمت و افور	کرد بدست دعا نکتی دور میشود
در از اساتین مجلس حضرت و افور	
صفی بر زان هر چون نور	کن تو حاضر محبت و افور
بعد از آن کرم کن سوار و	زود آور که موش شاد و
چاهی شکافم را دم کن	که چار امانت نام ناجور
با سلیقه بجان من زد	استکان و بیال را تو بشور
زود فلان را مصفا کن	که عزایت دهان خدا عفو
جمله فصیح و افوری	کو که ایند یک بیت بجهت

طالب

طالب چنانچه از هستی	بعد از اینها نشین بکف و
مدح و افور از ابوالقاسم	هر که بشنید بشنود و
در این و افور	
داستانی دار و از افور	کوشش ناکردی از اهل و
دوش اند محفل از دوست	حسب ساز و افور و میان
هر کسی تعریفی از وی میشود	که چنان تعریف هم نکند و
من مذهب کردم و منکر کن	زانکه چنانکه مبتلایان به
گفته ای از آن هر آنکه مبتلا	او همیشه در دنا و در بستا
عمر صد و میرساند و نبی	انجیبا را افکند در فلیس
هر که گردیده است در امت	او پریشان بر هتار و فقیر
در بر اهل خرد خوار و ذلیل	دینا یار و در بخور و علیل
خوار کرده و ستان بسوز	مفسد و بجا اعتبار و در بستا
ای سائمه احسان اعتبار	ای سائمه املات و مال و بستا
جانفدای حضرت و افور	یکروز نافع اهل شاد و در

<p>دوستانش کرده بنام و نشان در جوابم عاری گفت ای فلان زانکه دارد او خواص بیشتر هر که اند راه او چالاک شد با محبتان خود از راه وفا عقل بک بر صد افزون میشود باشد او دایم بی پاکیزگی چشم او نبود دید نیال زبان ترک و افورای بوالقاسم کن</p>	<p>مانده سرگردان بچشم خورشید بدمک و افور و انرا بد مد سرکش ترا حمله ملبس از دهن عاری با فهم و با ادراک شد مینماید صحبت از صد وصف خلق او خوش طبع موزون میکند تحصیل فهم و زبری نبود شکاری با طفال کسان زین بهمانه خواب بیهوشم</p>
<p>تا که شد و افور در عالم دید دسته شد از عیشهای نیو چشم پوشید از عروس ساجدهان کز ایند نیان برد اولداتی</p>	<p>هیچ و افور کجود مردی بد خو و غلمانرا بخوداری نمود کشت از لذات دنیا نا امید لیک در عقبی بطلبها میرید</p>

<p>کر و وصل نوع و سنان در ای بوالقاسم مکن ترفیع پذیر</p>	<p>در عوض شهید لب خود آن میشود تهل عروسان بکلید</p>
<p>غزل در مریح خضر و افروز</p>	
<p>وافور بکن صبح و بزم هر چه توان این که بر غریبه که سر هشت گناه وافور تو را عاقل و فرزانه نماید تا لاغر و کاهیده شکاز دهم و عادت جو بوافور شد هیچ محو یکمصر که در محضر و افروز این بند نصیحت بوالقاسم بزد</p>	<p>تا کفایت و جمله اسیرانی نهانی پرهیز کن از حالت ایام جوانی حیف که از فائده اش هیچ ندان دیگر تو نبایست بیتی در گزینی جز خضر افروز هر گونه دغانی خوشتر بود از عمر طولیکه زان کن کوش براد که بدینا تو نمائی</p>
<p>رباعی در مناجات گوید</p>	
<p>توبالت مرا خود رسائی رب یارب توبه بجای آنها که کنند</p>	<p>توفیق ده تا که کنم چند جوی وافور که شکست است راستی</p>
<p>وله ایضاً رباعی در مناجات</p>	

بگذشت اگر نوم و افورم	یک خطه بیک روز نیکو مدتی
یار نوم را جدا کن از افورم	رحمی فرما بصورت ناسور
و لایضا	
یار نوم بخشاکم و افورم	بکلمه مفهومی با ناماد
هر عصر بر آب سیاهی برسان	نور آن و دیگر جاه هم درو
و لایضا	
یار نوم بود که برسان تو را که	کرد و درسد و فرستد غنا که
با آنکه در طاعت و عاقل استم	رحمی فرما بصورت ناپاک
ساقی نامه	
مغنی با ساز کن ساز را	نون هر روزی و از بد
کردی آنکه در باغش وفا	در سحر یک تور از اضا
برای چه داری تو که مرغی	که فردا شوی طعمه مار و موم
تنی که میبرد ازانی بنان	ز حق داری امید عمر دران
اگر عمر تو صد شود با فرزند	بدینا غالی شوی از آن کون

[illegible]

سماور بکن آب آتش فلکن	بزودی بیاورد این بجن
نمادم بزود تو جای سفید	خارا آمد مویش در مرید
بجست توج و کتابش نما	که تو هم شود موسم ان قضا
بکیرا بنبر و آتشی ده بمن	چرا آتش مثال کلی در چمن
بد تا که من هم کتم چند حب	که پیزار کردم ز آب عنب
بد ساقیا چاهی در سلم	پیای بیاور تو بی واهم
بکن چاق قلیان تو با تاو	که باشد پیش خدایت ثواب
چو تو را آتش قوتیت پر بود	به از یک قطاری زاشت بود
دو حب دیگر مانده در قوتیم	کتم تا نکونید من عاصیم
بد ساقیا نصف استکام	که شد کیف و افورم اینکام
مغنی بها و تو قلیان برم	که بشو ز نو افکنی در سرم
بساطیکه و افوراید میان	مده و دیگر هر خوی یاد ران
کسانیکه و افورکش نیستند	ز بهر چه اند همچو آن نیستند
کسانیکه و افورامش کردند	بر آن فاحرام است چاهی خوردند

میا داد که قلیان با نهما دهید اگر ذکر و افور دانی چه هست بود ائما ذکر او یا مجیر هر ائما که کار و افور نیست هر آنکس فروشد چو تریاک چو تریاک بد را فروشد طلب کن تو تریاک خود این منم آنکه و افور را خادمم	کز انما و افور همان کز ندید ذکر لب از او برخواهی نوشت چه از وی بر آید خوش و فیر بر ائما که خانه باید کز نیست بود درجه هفتم معذب ابد برایش دصد کوز و یکصد که مردی تو عاقل و باتمین جو نام بخواهی ابو القاسم
رباعیات	
و افور اگر نیامد در عالم تا حاتم او بای را بنعوضه	لذات همه تمام بودی مبهم بر چله دخیانان و شد حاتم
ولایضا	
هر کس چنان کند و جوی و افور در حش و او رند و راجحنا	از کس تجارت تویدار شمعند در جت خلد می دهند امن جو

دیگر زعلاقات زمان میر	که حرمت و افور تو میداشت
که حرمت او نمیکنی خود پس	صد جیف که بیمه فنی و غافل
ولہ ایضاً	
تریاک خریدہ بود و میر و بھاک	شخصی یدیم نشستہ و بھاک
این عطر کسستہ کہ بوی میخاک	ہی سیخ بوافور زد و خوش
ولہ ایضاً	
بہتر ز ہزار دلیہ ماہ و شمس	وافور بکش جان برادر کہ خوش
بشنوز من و بکش و جتی کہ خوش	ہر کس کہ بود منکرش اہل ستم
ولہ ایضاً	
ہم چاق کند بیاورد با آداب	ہر کس کہ کند قلیان و افور
پوشند و صفا ز پوست سخا	چون داخل جنت شود و اوال
ولہ ایضاً	
گفتم کہ چو توانم قدر بخور	در واقعہ بدیش یکی و افور
بنمودہ زمن حصہ ایون دوا	کھنایچی ام کہ ندارم تریاک

این شخص که وافور کش بچان است	نه فکر لباس نه بفکر نان است
از خواب که برخیزد وقت غروب	زانده نشسته بر پاک بسی نالانست
ولہ ایضاً	
اندک لب جوی آب فور بکشد	اندک پس هر خواب تو وافور بکشد
همچو صافی لاله زار می بیند	بر غمی ناب تو وافور بکشد
ولہ ایضاً	
تا آمد و افور در این دار قفا	خدا م و بند جمعی هالک کفا
از کثرت غش و نکشتن زرد شد	برخی نیل چه مالک دوزخا
ولہ ایضاً	
وافور بچهاره از خواب برخیزد	از وقت افور اوامد از کار نبرد
تا او نکشد و افور از چشم است	اندک که کشد جوی چو سر و دنیا
چون قریب قترت و خواص حضرت وافور را دانسته لازم است که مسائل و شرایط آنرا نیز بداند و عمل نمائی که چنانچه جاهل از مسائل آن باشی هر چه	

هر چه تر باک بکشی باطل است و شرائط و اداب و
 مسائل آن بر پنج مرقع است مرقع اول و مقدمه
 و مقارنات و مؤخرات و محرّات و افوراست
 شخص و افوری باید یک ساعت قبل از داخل شدن
 وقت در تدارک مقدمات و افور بوده باشد
 مقدمات و افور یا زده چیز است اقل رفیع
 تحصیل نمودن در حق متر اوصاف دادن و پاکیز
 کردن سیمائش خوب شعده دار تدارک گرفتن و
 محیا کردن چهارم سما و در را پاک کردن و آتش هو
 پنجم چاهی سفید اغما علا و چنانچه ممکن نشود
 چاهی غمزه اعلی دم گذاردن ششم قندار ستو
 و چنانچه ممکن نشود قند سفید و لایبی خوب
 خشک محیا کردن هفتم فحجان نلبکی چاهی خود
 شستن و صفادادن هشتم قلیان را صفادادن

هفتم بنمای کوی عطری علی محیا کردن دهم ترپاک
 لوله خشک و خوشترنک و بی عیب آماده کردن
 و حب نمودن یا زدهم و افوراپاک نمودن و کوب
 کردن و مقارنات و افور هفت چیز است اول
 و افور را داغ کردن دوم پس از حساب اینک ترپاک بود
 از اکباب کردن سیمه موقوف کردن صحبت هنگام
 کباب شدن ترپاک خصوص و قتی که جوش آمده باشد
 چهارم ظرف زیر و افور گذاردن که هرگاه آتش یا
 خورده آتش بیفتد حواس و افوری پریان نشود
 پنجم حب یک نفس کشیدن ششم دود و افور را
 در دهان حتی لامکان نگاه داشتن و فرو بردن
 و چنانچه نتواند خورده خورده از سوراخ بیرون
 کردن هفتم تا و افور که راست دود دفعه حب
 حساب اینک و لامحالہ سحر حب پیایی کشیدن

و بعد مشغول چاهی خوردن و قلیان کشیدن شدند
 مؤخرات و افور چهار چیز است اول قلیان را از زیر لب
 گرفتن و طول دادن که اقل آن نیم ساعت بشود و ثانی
 خاموشی نمودن بقسمیکه هر ده کلمه بگوید که صحبت
 ندارد یک کلمه هست جواب بگوید سیم
 سه و صورت و کرد را خوارانیدن است چهارم
 چشمها را خاری نماید و خود را شبیه بخواب فتن
 و بخت زدن ندارد هفتمات و افور هشت چیز است
 اول در جاییکه باد زیاد می آید نشستن و را فود
 کشیدن حرام است دوم در مجلسی که کسی آنها را
 ملامت نماید نشستن و را فود کشیدن حرام است
 سیم در محلی که آنرا ترک کردن و را فود و کرم چسبانیدن
 حرام است چهارم در محلی که کیف نشستن و را فود کشیدن
 حرام است پنجم تاریکی نشستن و را فود کشیدن

در صورت استطاعت و قوه حرام است ششم
 حرف زدن در میان و افور کشیدن هنگامیکه
 حب تر یا کبجوش میاید هفتم چاهی شب مانده
 و در قوری زیاد مانده یا جوش خورده یا کمره شده
 جایز نیست در مجلس و افوری و حرام است و بعضی
 بر آنند که چاهی اندک سرد شده هم جایز نیست و با^{طلست}
 و احوط کرم کردن و اعاده خوردن است هشتم
 با و افور سوراخ کشاد یا میان و افور سوراخ تنک
 یا ترک خورده در صورتیکه میان و دوات خوب
 ممکن باشد و افور کشیدن با آنها حرام است مخرج
 درهم در شکات و افور است و آن بر دوازده قسم
 سه قسم آن اعتبار ندارد و نه قسم دیگر آن صحیح است
 بقیه یک ذکر میشود اما سه قسمی که اعتبار ندارد اول
 شك كثير الشك است درهم شك بعد از محل است

بر این معنی که مجلس وافور برجیده شده باشد و
آتش هم تمام شده باشد سیم شش بعد از تمام شدن
ترباکست و اما نه قسم که صحیح است اول شش در
میان حبّ اول و دوم است بنا بر این دو دفعه از سر
بگیرد در شش در میان حبّ دو و سه بنا را بر
دو بگذارد و یک استکان سه حال چاهی سه سله بخورد
و یک فلان تازه بکشد و بعد مشغول شود سیم
شش در میان حبّ سه و چهار است بنا بر سه
بگذارد و یک حبّ ترباک از قوطی ریختن که با او هم
وافور است بردارد و لوط است که با وافور ریختن
بکشد چهار شش میان چهار و پنج است در این
صورت فلان از آب بگیرد و پنج دقیقه با حالت
حرکت زدن فکر نماید بعد بنا را بر چهار بگذارد و در
حبّ ترباک را بر هم بچسباند و یک دفعه بروی وافور

چسبانیده بکشد بعد یک استکان چاهی بر میان
شش و پنج میل نماید پنجم شش در میان حبّ پنج و شش
است بدون تفکر بنا را بر پنج گذارد و یک حبّ ترباک
بچسباند و نصف را خود بکشد و نیم را با هند برقی
خود که با او هم وافور است بکشد و اگر تنها است آن
نصف حبّ قصد واجب و نثر را نیت قریب نماید
شش شش در میان حبّ شش و هفت است این
حب را بمصالحه بگذراند و بنا را بر شش و نیم بگذارد
و بعد یا نیم حب از قوطی خودش یا یک حب از قوطی ریختن
که هم وافورند بردارد و بکشد چونکه ترباک هفت ترش
مثل ترباک خود شخص نیست هفت شش در میان
حبّ هفت و هشت است بنا را بر هفت بگذارد و
یک حبّ ترباک بردارد و در مجلس دیگر بکشد و بعد بیاید
در هفتم مجلس مشغول شود هشت شش در میان

حب هشت و نه است در این صورت بنا بر این هشت
بگذارد مشروط آنکه یک ساعت و افور کشیدن را
موقوف نماید و مشغول خوردن چاهی و کشیدن قلیان
شود و بعد یک ساعت تریاک بالا حساب آن کرده بکشد هم
شک در میان حب نه و ده است بنا بر آنچه بگذارد
و بعد برود قدری گردش نماید و الا فل هزار فقه
راه برود و پس از مراجعت دو ساعت تریاک تنقل بکشد
و بدستگاه چاهی شیرین بخورد و بعد قلیان را
بانی پیچ بکشد تا باها مخالفت قلیان نکشید بخوابد
بازی بعضی از علما فی فوریین شک در و افور را
الحی نیست حب هم گفته ولی شخصی که و افور زیاد می
کشد و حب هم شک نکرد بعد از ده حب در هر جا
شک کند تریاک بکشد تا از شک خارج شود و فوری
سیم در مسال متفرقه و افور است مسئله آنها

شک

نفسین و و افور کشیدن در صورت قوه و اسطفا
حرام است چنانچه رفیق و افوری ممکن نشود شخص
تاریک و افور بای خود بنشاند و و افوری هرگز
بدست و نه دهد و لا محاله یک ساعت تریاک با شخص دهد
و چنانچه اگر ممکن نشود و افور و تریاکش را برآورد
و برود در جای که سیخ و افوری دارد یا در محفلی که
اجتماع و افوریان میباشد رفته و افور خود را با
جماعت بکشد که اگر تنها باشد بیم آنست که شیاطین
بالا و شرکت نمایند مسئله شیر تریاک نماید
کشیدن نس کر اهت دارد و احوط آنست که هر قدر هم
که باشد بمالد و بکشد ولی تریاک نیم مال کشیدن
عیب ندارد مسئله سوخته تریاک کشیدن در حال
اضطراب و عدم تریاک عیب ندارد ولی با بودن تریاک
کشیدن سوخته حرام است مسئله شخص و افوری

اینکه در میان حب و افور

که میخواهد و فور بکشد و تریاک ندارد هر کس که
 حاضر است باید که فرمائید داری و را بکند و برود
 تریاک جمعه و ابتیاع نماید و وجه تریاک را شخص و فور
 خودش بدهد مسئله چنانچه شخص و افوری
 تریاک ندارد و وجه هم ندارد هرگاه و افوریان دیگر
 حاضر باشند باید یا بعنوان قرض یا ترحماً با و تریاک
 بدهند و الا هر کس که حاضر است باید وجه تریاک
 بعنوان قرض المفسده با و بدهد و احوط آنست که
 خودش هم برود تریاک جمعه و خریداری نماید و
 چنانچه مسامحه نماید و موسم و افوران بیچاره
 بگذرد و قضا شود گناهیکه آن شخص و افوری در
 تمام عمر کرده است بکردن او ست مسئله
 شخص و افوریکه تریاک ندارد و وجه و استطاعت
 هم ندارد بر تمام مخلوق چه و افوری چه غیر و افور

این قیاط تریاک نشود عاقبتاً از بدن

واجب است که تریاك و لزومات آن که قند و پهای
 و تنباکو و زغال بوده باشد با و برسانند ولی بکنند
 که متحمل شدن ذکر کردن دیگران ساقط میشود مسئله
 شخص و افوری در بلاد دیگر مانع از بردن تریاك
 ایرانی باشد و تریاك خود آن بلد هم بجهت کشیدن
 خوب نباشد رفتن او حرام است مگر آنکه تریاك
 خوب در آن بلد ممکن بوده باشد مسئله شخص
 و افوری که بخانه کسی میرود باید قوطی تریاكش
 همراهش باشد و در اینجا تریاك خودش را بکشد
 مگر آنکه تریاك ابدانداشته باشد و وجه هم نداشته
 باشد که تریاك بخورد یا آنکه صاحبخانه یا رفیقان
 دیگر تکلیف کشد که تریاك ایشان را بکشد مسئله
 مجلسی که بعضی و افوری هستند و بعضی غیر
 و افوری باید تمام اهل مجلس ولو بعنف هم باشد

در تمام این است حرمت خوردن تریاك

هر يك يكجيب تر ياك بگشند و اشخاص و افوری
 نایب تر ياك دهان اشخاص غیر و افوری نمایند
 و بلافاصله هم چاهي و قلیان تازہ بانها بدهند
 که متادای از کشیدن و افور نشوند مسئله هرگاه
 شخص و افوری در مجلس واقع شود که بجز او دیگر
 و افوری در آن مجلس نباشد و بخواهد و افور بکشد
 چنانچه علاوه مصرف خودش اینقدر تر ياك در
 قوطی او میباشد که هر يك از آنها را هم یکجيب تر ياك
 بدهد در آن مجلس بنشینند و و افور بکشد و الا
 برود در مجلس علمده و افور بکشد و زای اخوی
 اقا محمد حسن در این مسئله این است که هرگاه بقدر
 مصرف خودش هم زیاد تر نداشته باشد باز در
 همان مجلس بنشینند و افور بکشد که سزایرین هم
 ارفیض ثواب مجلس و افور محروم نباشند و او هم

از فیض خدمت دوستان مستفیض شود حقیر
 بواسطه برادری این مسئله را امضا میدارم
 مسئله شخص و افوری در حقه تجارت یا محل
 کاسبی هرگاه و افوری شد و محال ندارد برود
 بخانه یا محضر و فوراً در نهانجا ولو آنکه آنجا
 نباشد یکت ز حال بدهد ببرند در حجرهای دیگر
 در زیر آتش کنند و با همان آتش چند جتی و افور
 بکشد تا آنکه فراغت حاصل شود بمحضر و افور یا
 یا بخانه خود رفته و افور کشید تا کامل نماید
 مسئله در مجلسیکه یعنی و افوری باشند
 و بعضی و افوری نباشند قلیان که میاورند
 باید اول حضرات و افوری بکشند و بعد سایرین
 سوائی آن حرام است و همچنین است چاهای مسئله
 شخصی که میخواهد ضیافت نماید باید مجلس افور

و غیر و افوری یا زاجدا کند و پیشصد متانها را هم که
 و افوری هستند و افوری قرار دهد از جاهای زیر
 و جاهای ورود قلیان چاق کن و قلیان اور بک
 طماخ انها را هم احوط است که و افوری قرار دهند
 و جدا کنند که بدانند مناسب حال و حوزات انها
 چیست مسئله شخص و افوری و افورش را کاملاً
 کشید و رفت بتمام باید از تمام که بیرون میاید
 و افورا اعاده نماید و احوط بعد از جماع و بیرون
 آمدن از بیت الخلا اعاده و افوراست مسئله
 در راه سفر که بکنفر و افوری در میان قافلہ باشد
 اختیار تمام قافلہ با اوست در هر جا که و افوری شد
 و خواست فریاد جمعه و افور کشیدن هم باید
 مطیع او باشند و همچنین هر وقت خواستند
 بار کنند چنانچه او و افورش را کشید و اذن داد

افور است احوط است که در دفع حوائج انجا هم و افور کشیدند و بیرون

یا رکنند چنانچه اطاعت و همراهی نکنند سلامتی
 در آن قافله نیست و مال آن قافله بر سارقین حلال
 است مسئله هرگاه شخص وافوری رفت در
 بیت الخلا و بواسطه بیوست مزاج و تنگی ماتحت
 و غلبه خواب طول کشید و معطل شد و وقت
 کشیدن وافور داخل شد و خدام آتش وافور
 و لزومات آنرا میگردانند باید خدام حتی بواسطه
 چسبانیده بیرند در همان بیت الخلا بکشد که
 نکند و مسئله شخص وافوری در هر خانه که
 باشد و دو ساعت از شب بگذرد دیگر صاحب
 خانه نباید بگذارد که آن شخص بیرون رود چنانچه
 صاحب خانه هم او را نگاه ندارد خود وافوری
 مجبوراً در همانجا بماند و بر صاحبخانه لازم است
 که تدارک آتش و چاه و لزومات وافور را جهته

در هر خانه که باشد

صبح او بکشد. مسئله شخص وافوری باید عیال لا محاله
 بخانه غیر وافوری نرود خصوص شب مسئله وافور
 در هر کجا میرود باید قوطی تریاکش همراهش بوده باشد
 بلکه چند جب دغال هم گوشه دستمالش بوده باشد
 مسئله شخص وافوری که میخواهد بنفشه رود ولو
 یکفرسنگ بوده باشد باید وافور شرکا را ملائکت
 و سوار شود مسئله در وقتیکه جب تریاک چسبان
 شد و کیاب شد باید دیگر حرف نزنند تا انجب
 تمام شود و چنانچه حرف بزنند باید هر چه تریاک در
 قوطی دارد دیگران غارت نمایند و احوط آنستکه
 در انوقت دیگران هم صحبت را موقوف نمایند مسئله
 شخص وافوری که میخواهد مشغول چاهی خوردن
 و قلیان کشیدن شود باید آنرا در دم انبر چاکندارد
 و چنانچه چاکدار را اجتماع وافوریان خارج است

در این فصل از قواعد و مقررات افغانها

و او را باید از حرکت و فورمان خارج نمایند و او را بکشند
 مسئله شخص و افوری چپ و سیکار کشیدن او
 جایز نیست و اولی قلیان است مگر در صورت عدم
 قلیان سیکار عیب ندارد مسئله شخص و افوری
 که مشغول و افور کشیدن میباشد و افور او را
 جایز نیست بردارند بجهت آتش بر قلیان گذاردن یا
 مصرف دیگر بلکه حرام است و چنانچه کسی بردارد
 باید با همان انبر آتش بر پشت دست او بگذارند
 و بردارند تا آن آتش خاکستر شود مگر باذن و افور
 باشد که انبر را بردارند مگر حرف چهارم در سؤال
 و جواب و آداب و افور کشیدن است سؤال هرگاه
 شخص غیر و افوری فحش و افوری دهد حکم چیست
 جواب زیان او را باید برید یا دهانش را باید دود
 و احوط است که اول زیان او را ببرند و بعد دهان

اورا بد و زند سؤال چنانچه غیر وافوری وافور بر
 بزند حکش چیست جواب ده مقابل باید و اقصا
 کند یا زن حاکم وافوری که اعلم باشد در کشیدن
 تریاک و برای این اقل حکش است که سر او را ببرند
 و اخراج بلد نمایند سؤال غیر وافوری تکلیف شخص
 وافوری بزند بقسم که آن بیچاره بیفتد حکش چیست
 جواب او را باید بردوش کشید و برد تا آنجا که
 قصد داشته برود و ولو یک فرسنگ بوده باشد و
 چنانچه زیاده از یک فرسنگ بوده باشد باید و را سوار
 کند و بر دوش حمل مقصود برساند سؤال چنانچه دوات
 وافور بشکند چه باید کرد جواب باید بگویند نه میشکند
 و دوات تریاک هم صد قریب دهند بفقیری وافوری
 سؤال شخص فقیر وافوری که در محضر شخص غنی و آن
 نشسته تکلیف آن غنی چیست جواب باید تریاکش را

هر قدر را در کفایت کند با و بدهد بکشد و احوط است
 که چیمته بکند فعلاً دیگرش را هم بدهد سؤال نوکس
 وافوری میتواند نوکری شخص عیبر وافوری بکند یا نه
 جواب حرام است سؤال نوکوافوری در وقت کشیدن
 وافور اگر با فاش صدایش زد و فرمایش داد تکلیف نوک
 چیست جواب در آنوقت حکم فرموده و فرمان
 بر نده یکسان است بلکه در آنوقت جواب دادن او
 با فاش حرام است ولو هر قدر صدایش بزند سؤال
 دو برادر یکی وافوری و یکی غیر وافوری میراث چه
 قسم باید بزنند جواب برادر وافوری باید تمام ارث
 ببرد و غیر وافوری یکسهم و احوط آنست که برادر وافور
 تمام ارث را ببرد سؤال آتش وافور را کسی چیمته سر
 قلیان یا چیمته مصرف دیگر بشکند حکمش چیست
 جواب سرالشخص را باید شکست سؤال آتش وافور

این اجتناب از آتش افروزی

یا بخشن در حال کشیدن حب و افور در جامه
 یا روی فرش بیفتد تکلیف چیست جواب برداشتن
 آن جایز نیست مادامیکه حب و افور تمام کشیده نشود
 ولو آنکه آتش بکوشت بدن برسد یا فرش قیمتی باشد
 و بسوزد مگر آنکه دیگری در آن مجلس بوده باشد و
 آتش را بردارد سؤال زغال آتش و افور از چه چوب
 باید باشد جواب در هر جای که آتش چوب بنه
 ممکن شود با آتش دیگر جایز نیست و افور کشیدن
 بلکه حرام است و چنانچه زغال بنه ممکن نشود آتش
 زغال با دام کوهی و پسته و انجیر و کنار چنانچه
 اینها هم ممکن نشود آتش چوب زر و کلابی و توت
 و چنار هم جایز است مشروط آنکه هر یک از این چوبها
 که بوده باشد زیر پهن کنند و در کنند تا آتش شود
 و زغال نموده در وقت حاجت بکار برند و تمام

وافوریان باید این مسئله را بداند سؤال نبات با
 چاهی خوردن شخص وافوری جایز است یا نه جواب
 چنانچه نبات نکین سفید خوب باشد بقوای بعضی
 از وافوریان یزد از قناری هم است سؤال
 چاهی در مجلس وافور چه چاهی باید باشد جواب
 در صورت بودن چاهی غیر چاهی دیگر جایز نیست
 و در صورت عدم چاهی سفید چاهی سبزه اعلی هم
 عیب ندارد سؤال حب تر یا ک که وافوری باید
 برد و آن وافور چسبیده بکشد چه مقدار باید
 باشد جواب علماء وافور در این مسئله اختلاف
 دارند بعضی حتی دو نخود فرموده اند بعضی دو نخود
 بعضی سه نخود میفرمایند و قوای مرجستان اقامید
 احمد رشتی طالب راه هم سه نخود بود مرحمت و غفران
 پناه جنت و رضوان ارامگاه صد یزدی طالب راه

چهار بخود فرموده اند جناب فاسید بوالقاسم
 یا هونی شش بخود میفرمایند و جناب مستطاب
 لب الالباب قاعلی اکبر نزدی شهریه تفتی میفرمایند
 هست بخود باید باشد و بهنوی این اقل الطلحه
 کمر از شش بخود جایز نیست ولی تقلید دیگران هم
 در این مسئله عیب ندارد اما اذاب کشیدن و افور
 چون نزدیک داخل شدن وقت کشیدن و افور
 میشود باید شخص و افوری را نماید مثل اوصفا
 بدهند و اسباب جاهی را پاکیزه کنند و قلیانرا
 نیز مصفا نموده و حاق نمایند و منقل را هم پاک و
 پاکیزه نمود بلکه باید خاکستر منقل را با خنایزین بزدند
 و سفره چرمی زیر منقلی را بکسترانند و منقل را در جمع
 گذارده در میان سفره بگذارند و لحوطه است که
 منقل کتابی باشد و سفره زیر منقلی باید پنج کوه

این در منقلی است که در سفره
 بگذارند و لحوطه است که

چهار طرف آن از مجمعه زیر منقل و قبا و زبوده باشد
 و در و نقر الی ستر نقر و افوری باید بر سر یک منقل
 نشسته مشغول کشیدن شوند و احوط آنست که
 هرگاه ستر نقر شدند منقل را علاوه نمایند و هر یک
 و افوری یک قلیان باید داشته باشند و سماء
 و اسباب چاهی خوری باید نزدیک خودشان
 بوده باشد و چاهی را هم باید بدست خودشان در
 نمایند و در گوشه همان منقل جلور و نشان بگذارند
 و هر وقت چاهی میخواهند باید خودشان بریزند
 و اولی آنست که چاهی دسله بخورند و در میان خود
 کشیدن باید حرف زدند و موقوف نمایند مگر بعد
 از اتمام حب و چنانچه غیر افوری بمجلس آنها بیاید
 حتی الامکان او را راه ندهند و چنانچه ممکن نیست
 و آمد وارد شد هرگاه بتوانند او را و افوری کنند

و چنانچه قابل نیست ز طار جاهی و قلیان خود را با و
 ندهند مگر آنکه امر نمایند از خارج قلیان و چاه جهته
 او بیاورند و شخصی را فور کشید و میخواید چاه
 بخورد باید آتش دم انور را بیندازد و هر وقت میخواهد
 آتش بردارد پف نمودن جایز نیست نه آتش دم انور
 و نه بمنقل که خاکستر آن بصورت دقیق مقابلش
 بریزد بلکه آتش که بر میدارد هسته در همان منقل
 حرکتش دهد که خاکستر آن بریزد و آتش هم شمع شود
 و پس از فراغت از کشیدن و افور و افور یا آتش نمایند
 و احوط آنست که میان و انور و افور را نیز باد ستمال
 ابریشمی یا ک نموده با احترام تمام در جلد طریقی آکیزه
 کرده در محل خوب بگذارند مسئله هرگاه شخص مرده
 جهت ترنات کشید آتش قرار داده صبح که قوطی ترنات را
 ملاحظه کرد دید یک حب یا بیشتر از ترنات شبش

باقی مانده از همانوقت که فهمید باید فوراً بنشیند و
 مشغول کشیدن و افور شود تا همان موسم ^{مکشتم} شکست
 که این حب تر باک او باقی مانده بوده و آنوقت بعلاوه
 آنچه کشیده وقت که داخل شد تر باک اندازد هر شب
 خود شرا هم کشد آنوقت امید هست که ^{انچه} تلاقی از افوت
 شده شود مسئله در ماه مبارک رمضان خواب شب
 بر حضرات وافوری حرام است باید تمام شب را افور کشند
 و بعضی خواب شب روز را که روزه هستند تا دعوت
 بغروب ثواب مانده بخوابند و پس از بیدار شدن در
 تدارک و تهیه اسباب وافور باشند و احوط آنست
 که با وافور افطار نمایند و دعای اللهم لك صمت و
 علی رزقك افطرت و علیك توكلت را در چنین ^{بند} چشمت
 حب و کباب نمودن آن بخوانند مسئله زکوة بر تر باک
 حضرات وافوری هر يك ممتول هستند هر چه حتی

دو حجب باید منظور بدارند و باذن علماء و افور مستحق
 و افوری برسانند و حتی الامکان سوخته تریاک
 خود را هم بدهند بفقره و افوری مسئله درفش
 چوبی در سوراخ دروات و افور کردن حرام است
 مگر در حال اضطرار و ممکن نشدن درفش و افور
 مسئله و افوری آن چراغی سفر کردن آنها حرام است
 و چنانچه اضطراراً باید سفر کنند حتی الامکان در
 سفر و افورشانرا مبدل بوافور متعارف غیر چراغی
 نمایند مسئله هرگاه و افوری مستحق برزاعت
 تریاک بکند رد که مشغول گرفتنان باشند سهی از آن
 تریاک را باید باو بدهند و او را محروم نازند مسئله
 شخص و افوری حتی الامکان باید خواب قبلوله را
 ترك نکند باین معنی که پس از فراغت از و افور صبح باید
 بخوابد تا ظهر که وقت و افور کشیدن داخل شود
 متن الحذر

انحراف در ساعت از ظهر کند شده است حلی مجرب و موثر علی بنی

قصیده است که آقامیرزا ابراهیم شاعر و فنیانی المتخلص بتمام
 بجهت آقامیرزا داود کرانی در طلب تریاک اثناء فرموده است

ای قطره از قلمم خود تو بوسه	از هفت تخم کوه ارض فرزند
الروز که معمار قضا طرحت	خالک توانا اب کرم ساخت محرم
دریای غیاث کرم معدن بخش	داود که دستش ز خطا بردارد
در بزم زنی طعنه جویم	در دلم زنی خنده که جنت شود
ماسیر هم از جانت تو در کشور	ما طالب تریاک و تو امر دزدانگر
تریاک هیدانی کار و زبانت	نایاب ترا مؤمن و کوکب که امر
وقت افتد اینک که بیک لوله	کف در زمین هشته درخویش گم
مانا تو نگوییم همانا بخدایک	وافور و تریاک و انگاه چنبر
ما حب تو دیدیم و زجب تو	ما جو تو دیدیم که گفتیم سراسر
مانا ندایا سازیم از خواست	مانا نه کن در اینم محروم از این در
باطاغی منهار که از شمع زرد	هر لحظه زنده طرحت در توره اضرب
تا بر بجهان انداخته کنده	باد ایجهان کوکب بخت تو مستر

بحمد الله تعالى وحسن توفيقه تمام شد کتاب
مسائل علمیه حضرت وافور بسی واهتمام
نگارنده ان جناب مستطاب عمده الانجاب
والاطياب اباوالقاسم صاحب ابن مرحمت
وعفوان پناه جنت ورضوان ارامگاه ها
محمد باقر صاحب تاجر نودی طاب ثراه
در بند رمبوره بمسئد در

مطبع کلزار حسنی نیزی

طبع راسته کردید

فی شهر ربیع الاول

فرشده

۶۸۲۸

بموجب قانون بیست و پنجصد و یک هزار و هشت
صحت و هفت عیسو در دفتر رجستری سرکار
هند و شان ثبت کردید کسی بدین اجازه جنابا

ابوالقاسم صاحب طبع نفرماید

TITLE _____

[illegible]

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

